

صحب ۱۹



دوماهنامه کانون مهدویت
دانشگاه فردوسی مشهد
شماره ۱۹ - دی ۱۴۰۰

در این شماره می خوانید

- ۳ مهر مادریت مستدام
- ۶ شرط اول استخدام انعطاف در پوشش
- ۱۲ سوگل!

مادر بگو تمام شود فصل انتظار ۸





صباح

شناسنامه

دوماهنامه کانون مهدویت

دانشگاه فردوسی مشهد

شماره ۱۹_ دی ۱۴۰۰

مدیرمسئول: الهام عباسی

سر دبیر: مهلا آرمیدخت

مسئول اجرایی: فرزانه حیران

مشاور: فرزانه زینلی

دبیر تحریریه آقایان: پارسا دزیانی

ویراستیار: تهمین زرقامی

مدیریت هنری: عطیه صادقی

هیئت تحریریه:

مهلا آرمیدخت، سیدهدای اسماعیل زاده، فاطمه ایزدپناه، طیبه پهلوان، اطهر پور اسماعیل، فاطمه پیروز، نگار تقوایی، عطیه حافظی، زهرا حیاتی، پارسا دزیانی، محمدحسین دلیری راد، فاطمه رباطجری، فرزانه زینلی، امیرحسین سالاری نژاد، سمانه صبوری، زینب عباسی، فاطمه عسکری، زهرا غوریانی، حانیه فرزا، مجید نجفی، رضا حسین پور، مهدی اهرن رمضان، فاطمه یوسفی لطفا قلم رنجه کنید و راجع به خوب و بدمان برای ما به دایرکت اینستاگرام زیر بنویسید: سامانه پیامک: ۰۳۰۳۰۳۰۳۰۰۰۰۰۰

Saheb_fum



مانند مرده ای متحرک شدم بیا
بی تو تمام زندگی ام در عدم گذشت
می خواستم که وقف تو باشم تمام عمر
دنیا خلاف آنچه که می خواستم گذشت
حمیدرضا رقیعی



فهرست مطالب

- ۳ مهر مادریت مستدام
- ۴ سراب شبها و مرداب شهوات
- ۶ شرط اول استخدام انعطاف در پوشش
- ۸ مادر بگو تمام شود فصل انتظار
- ۹ پرچم سبز تو
- ۱۰ مبارزه تا شهادت
- ۱۱ حالا دیگر درد یکی است
- ۱۲ انتخاب اشتباه سوگل!
- ۱۳ دل بدعهد من از لشکر حق دور شده!



مهر مادریت مستدام

توجه حسنی که منت عاشق مادرزادم؟

مهلا آرمیدخت
کارشناسی زبان و ادبیات فارسی ۹۸

با عصبانیت به سمت اتاق رفتم، در را با غیض بستم و بغضم را با حرص قورت دادم. خزیدم روی تخت. خودم را به نقطه تلاقی دو دیوار رساندم، زانوهایم را جمع کردم و سرم را میان دستانم گرفتم. صدایی در ذهنم با لحنی ملایم سعی در آرام کردنم داشت: «بحث مادر دختریه دیگه... به دل نگیر، مطمئن باش تو همه‌ی خونه‌ها از این بحثا پیش میاد.» قطره اشک سمجی در تب و تاب بود تا خودش را از چشمم پرت کند پایین. صدای ذهنم دوباره بلند شد: «سختش نکن دختر... دلخور نشو! تو این دنیا بعد خدا کی بهت از مادر مهربون‌تره؟» قطره اشک سمج در لحظه‌های پایانی سقوط با شنیدن این جمله خودش را نجات داد و با گره خوردن به مژه‌هایم دوباره به چشمم برگشت، نفس عمیقی کشیدم و با خودم گفتم: «حق با توعه...» شال و کلاه کردم و به قصد پیاده‌روی بدون هیچ حرف و خداحافظی خانه را ترک کردم.

هوا سرد بود ماسکم را تا چشمانم بالا کشیدم و روسریم را تا ابروانم پایین، پوست دستانم از سرما مور مور می‌شد اما به این هواخوری نیاز داشتم، هندزفری را چپاندم داخل گوشم و راه افتادم. نمی‌دانم چقدر گذشته بود و چقدر راه آمده بودم که ناگهان احساس کردم صدای داد و فریادی می‌آید. صدای موزیک را کم کردم و تمرکز کردم تا ببینم درست است یا توهم زده‌ام... سرم را بالا آوردم و تعجب کردم از اینکه من کی به جلوی در بیمارستان رسیدم؟ صدای جیغ و فریاد متعلق به دختر جوانی بود که در حیاط بیمارستان دستش را به سرش می‌کوبید و با بی‌قراری فریاد مامان... مامان... سر داده بود. یک مرد میان‌سال هم کمی آن‌طرف‌تر از دختر شانه‌هایش می‌لرزید!

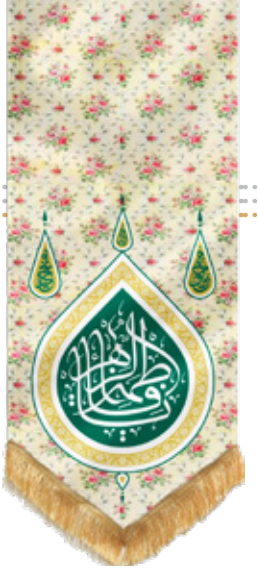
اما من می‌شناختم کسی را که از مادرم به من مهربان‌تر است، من می‌شناختم کسی را که آن‌قدر به من علاقه دارد که نمی‌تواند مقدارش را توصیف کند! من کسی را می‌شناختم که توان گناهانم را می‌دهد و بلاهایی که فرار است بر سر من نازل شود را به جان می‌خرد تا آرامش زندگی من متزلزل نشود. من می‌دانستم که محبت مادر به فرزند تنها شعاع کوچکی از محبت اوست! من دل‌باخته‌ی او بودم اما تنها با حرف که اگر غیر از این بود؛ آمار گناهان کوچک و بزرگم... بگذریم! مطمئن هستم که تو می‌دانی در مورد چه کسی صحبت می‌کنم، حدست کاملا درست است، چه کسی مهربان‌تر از صاحب(عج) نسبت به ما؟

آری، مادر از همه هستی خود می‌گذرد تا آسایش فرزندش را تأمین نماید اما مسئله مهر صاحب نسبت به ما شیعیان به درجات بسیار بسیار عمیق‌تر از مهر مادری مطرح است؛ همان‌طور که حق ایشان بر گردن فرزندان شیعه ادا نشدن است! دلیلش هم روشن است؛ چون اگر دریای محبت و عاطفه حضرت صاحب(عج) آن‌قدر عمیق نبود که حتی محبت مادری قطره‌ای از این دریا محسوب نشود با جفاها و بی‌وفایی‌هایی که «ما» در حق ایشان کردیم باید تا به حال هزار بار ما را به حال خود رها می‌کردند.

اما کاری که کردند چه بود؟ در تمام مدت غیبت شب و روز برای فرزندان بی‌معرفت شیعه دعا کردند و اشک ریختند! از مادر مهربان‌تر، ما را ببخش... مهر مادریت بر سر فرزندان بی‌معرفت مستدام!



دوماهنامه کانون مهدویت
دانشگاه فردوسی مشهد
شماره ۱۹ - دی ۱۴۰۰





سراب شبهات ومرداب شهوات

آدمی غرق می‌شود، گاه در مرداب گاه در سراب



مهدی اهرن‌رمضانی
کارشناسی علوم تربیتی ورودی ۹۵

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند:

«أَمَّا يَوْمَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ أَحَدِي مِنْ تَلَاثٍ: أَمَّا مِنْ شَبِيهَةٍ فِي الدِّينِ ارْتَكِبُوهَا أَوْ شَهْوَةٍ لِلذَّهِّ أَتْرُوهَا أَوْ عَصَبِيَّةٍ لِحَمَّةٍ أَعْمَلُوهَا. فَإِذَا لَاحَتْ لَكُمْ شَبِيهَةٌ فِي الدِّينِ فَاجْلُوهَا بِالْيَقِينِ وَإِذَا عُرِضَتْ لَكُمْ شَهْوَةٌ فَأَقْمَعُوهَا بِالزُّهْدِ وَإِذَا عَنَّتْ لَكُمْ غَضَبَةٌ فَأَذْوِوهَا بِالْغَفْوِ إِنَّهُ يَنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَيَّ اللَّهُ أَجْرٌ فَلْيَقُمْ فَلَا يَقُومُ إِلَّا الْعَافُونَ أَلَمْ تَسْمَعُوا قَوْلَهُ تَعَالَى: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَيَّ اللَّهُ.»

روز قیامت که فرا می‌رسد مردم به یکی از سه کار مؤاخذه می‌شوند (و به جهنم می‌روند)؛ یا به سبب شبهاتی که در دین مرتکب شده‌اند، یا شهوتی که در آن فرو رفته‌اند، یا تعصباتی که به آنها عمل کرده‌اند. بنابراین اگر در دین برای شما شبهه‌ای پیش آمد آن را با یقین روشن کنید. اگر شهوت سراغتان آمد، با زهد آن را سرکوب و ریشه‌کن کنید و اگر خشمگین شدید درگذرید، زیرا روز قیامت منادی ندا می‌دهد که هر کس نزد خدا اجری دارد برخیزد و در اینجا فقط کسانی برمی‌خیزند که بخشوده‌اند. آیا نشنیده‌اید که خداوند فرمود: هر کس درگذرد و اصلاح کند، مزدش بر خداست.

امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«ایاک والوقوع فی الشبهات والولوع بالشهوات فأنهما یقتادانک الی الوقوع فی الحرام و رکوب کثیر من الآثام»

از فرو رفتن در شبهه‌ها دوری گزینید و از

وابستگی و اسارت شهوت‌ها بپرهیزید، زیرا این دو شما را به گرفتارشدن در گناه و ارتکاب معاصی می‌کشانند. در این بیان نورانی امام علی(ع) به دو هشدار بزرگ اشاره می‌کند که هم اندیشه‌سوزند و هم جامعه‌سوز. یکی شبهه و دیگری شهوت. «شبهه» فضای فکر و اندیشه و تفکر آدمی را مه‌آلود می‌کند و حق و باطل را بر او مشتبه می‌نماید و بنیادهای استوار فکری و عقیدتی او را متزلزل و سست می‌سازد.

به همین جهت اسلام به «وقوف» و توقف در هنگام شبهه و شبهه‌آفرین‌ها دستور داده و از «وقوع» و فرو رفتن نهی کرده و اعلام خطر نموده است. شبهه گردبادی را مانند است که انسان را با خود می‌برد و او را در وادی و فضای تاریک و نامعلومی رها می‌سازد.

همواره شبهه‌سازان شیطان صفت در برابر اندیشه و عقیده حق‌باوران سرعت‌گیر و دست انداز آفریده‌اند تا حرکت شتابان آنان را کند سازند و شاید بتوانند در این میان و در این فرصت طعمه‌ای را به چنگ آرند و رهنز انسان‌های به راه افتاده شوند.

وظیفه هر مسلمانی آن است که در فضای شبهه به پناهگاههای مطمئن و استوار پناهنده شود و با رجوع به آگاهان و عالمان، خود را از خطر لغزش و سقوط نجات دهد و به سلاح «یقین» مسلح گردد.

علی(ع) در این زمینه می‌فرماید:

«انما سمیت الشبهة شبهة لأنها تشبه الحق فاما اولیاء الله فضیائهم فیها الیقین، ودلیلهم

سمت الهدی، و اما اعداء الله فدعاؤهم فیها الضلال، و دلیلهم العمی، فما ینجو من الموت من خافه، ولا یعطى البقاء من احبه» «شبهه» را از این رو شبهه نام نهاده‌اند که شباهت به حق دارد اما برای دوستان خدا نوری که آنان را در تاریکی‌های شبهه راهنمایی کند «یقین آنها» است و راهنمای آنها مسیر هدایت است ولی دشمنان خدا آنها را به شبهات دعوت می‌کند و راهنمای آنها کوری باطن است. آن کس که از مرگ بترسد هرگز به خاطر این ترس، از مرگ نجات نمی‌یابد، همانطور که هر کس مرگ را دوست دارد برای همیشه در این جهان باقی نخواهد ماند.

گرداب شهوات

شهوت، کشش نفس به سمت و سوی چیزی است که آن را می‌خواهید و این بر دو گونه است:

۱. کشش راستین ۲. کشش دروغین شهوت و کشش مثبت همان خواست ضروری و طبیعی است که در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده است (مانند شهوت طعام به هنگام گرسنگی، خواستن آب به هنگام تشنگی و خواسته‌هایی از قبیل زن دوستی، فرزندخواهی و ...)

و اما کشش و شهوت دروغین و منفی آن است که انسان به چیزهایی عشق و علاقه داشته باشد و به سوی چیزهایی کشیده شود که نیاز ضروری بدن و ساختار وجودی او نیست و در حوزه لهو و لعب و عیاشی قرار دارد.

در بین شهوت، شهوت جنسی از همه بیشتر

خودنمایی می‌کند و به گفته روانکاوان، غریزه جنسی از نیرومندترین غرایز انسان است، تاریخ معاصر و گذشته نیز تأیید می‌کند که سرچشمه بسیاری از حوادث اجتماعی طوفانهای ناشی از این غریزه بوده است.

در قرآن کریم هم نسبت به این گونه شهوت‌ها هشدار داده شده و خداوند مردم را از آنها نهی کرده است.

البته باید دانست که آنچه در اسلام نسبت به آن نكوهش شده و از انجام آن به شدت نهی شده است «شهوت پرستی» است نه صرف علاقه به زن و فرزند و مال و ثروت و مانند آن، زیرا شریعت الهی هیچ‌گاه بر خلاف قانون خلقت و آفرینش فرمان نمی‌دهد، آنچه در شریعت اسلامی از آن نكوهش و مذمت شده آن است که انسان از مرز اعتدال خارج شود و به افراط و یا تفریط گرفتار گردد.

به برخی از آیات قرآن در این زمینه اشاره می‌کنم:

«زَیِّنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ البَنینِ وَ القَنَاطیرِ المَقنَطِرةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخیلِ المسمومةِ وَ الانعامِ وَ الحرثِ ذلک متاع الحیة الدنیا وَ الله عنده حسن المآب.»

محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن آزمایش و تربیت شوند) ولی اینها در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند، سرمایه زندگی پست (مادی) است، و سرانجام نیک (زندگی جاویدان) نزد خداست.

گرچه ظاهر آیه شریفه شامل هوس‌های شیطانی و علاقه‌های الهی و فطری هر دو می‌شود، اما قول درست قرآن است که بگوئیم؛ زینت‌دهنده این امور خداوند است که از طریق دستگاه آفرینش در نهاد و خلقت آدمی عشق و علاقه این امور را قرار داده تا آنان این سرمایه‌ها را در مسیر خوشبختی و سعادت و سازندگی خویش به کار گیرند، البته گروهی از انسانها این سرمایه‌ها را در مسیر نادرست و ضدتکاملی به کار می‌گیرند و با دست خویش خود را در گرداب مادیات و شهوات جنسی گرفتار می‌سازند و هرچه جلوتر می‌روند در این باتلاق

بیشتر فرو رفته و هنگامی به خود می‌آیند که کار از کار گذشته و راه برگشت برایشان سخت و دشوار و گاه غیرممکن می‌شود.

پیامبر صل الله علیه و امامان معصوم علیهم السلام و دست پروردگان مکتب آنان نسبت به این خطر اجتماعی و آفت و آسیب بزرگ بشری هشدارها داده‌اند و در کنار آن به راهکارهای هدایتی و مثبت نیز اشاره نموده‌اند که به برخی از آنها در این نوشتار اشاره خواهیم کرد.

درگیری عقل و نفس

همواره بین عقل و نفس آدمی درگیری و جدال و کشمکش وجود داشته و دارد.

در این میدان جنگ، گاهی عقل غالب است و نفس مغلوب و گاهی به عکس، آن گاه که عقل اسیر نفس گردد و بعد حیوانی آدمی بر بعد عقلانی او غلبه کند، انسان دچار خسارت و تباهی بزرگ می‌گردد و شکست همراه با رسوایی و ذلت نصیب او شده است.

اما اگر عقل بر نفس و هوا و هوس و شهوت غلبه کند گامی بزرگ در مسیر کمال و تکامل بشری برداشته شده و این چنین انسانی به عنوان «مجاهد» در صحنه پیکار جهاد اکبر شناخته می‌شود.

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«قد احرقت الشهوات عقله و اماتت قلبه و اولهت علیها نفسه»

تمایلات نفسانی و شهوات، خرمن عقل وی را آتش زده و دلش را می‌رانده‌اند و او را واله و شیفته نفس خود کرده‌اند.

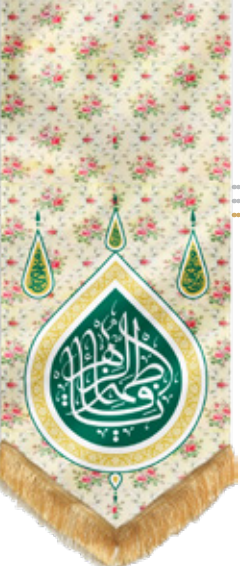
سقوط انسانیت

انسان اگر بر اثر پیروی از شهوات از بزرگراه هدایت دور شود و در وادی وحشتناکی قرار گیرد که بیرون آمدن از آن به آسانی امکان‌پذیر نیست.

علی(ع) فرمود: «من تسرع الی الشهوات تسرع الیه الآفات.» آن که با سرعت به سوی شهوات گام بردارد، آفت به سرعت به سوی او می‌آید.

در فرهنگ دینی هشدارهای شدید و بازدارنده‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد که توجه به آن سالک و عابد و عبد را از خواب غفلت و گرداب شهوت بیدار می‌سازد.

شهوت‌های گوناگون، شهوت مقام، شهوت



شکب

دوماهنامه‌گانون‌مه‌دویت
دانشگاه‌فردوسی‌مشهد
شماره ۱۹ - دی ۱۴۰۰

مال، شهوت قدرت و ثروت و شهوت جنسی، هر کدام لشکری خطرناک است که اگر به دژ مستحکم دل و جان آدمی راه پیدا کنند؛ حقیقت و هویت آدمی را دگرگون می‌سازند و از این موجودی که می‌تواند به (اعلی‌علیین) گام بگذارد، موجودی پست و ساقط شده در (اسفل سافلین) می‌سازند.

امکان لغزش برای همه طبقات جامعه وجود دارد، هیچکس نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که در زندگی بی‌لغزش به پیش خواهد رفت، غیر از معصومان همه در معرض لغزیدن و سقوط و تهاجم شیطان‌ها هستند و همه باید خود را بیابند، خود را رصّد کنند تا در دام هوا و هوسها و شهوتها گرفتار نشوند.

مقام معظم رهبری در این زمینه سخنان راهگشا و هشداردهنده‌ای دارند که به بخشی از آن اشاره می‌کنم:

«گمان مصونیت را مطلقا در خودمان نباید راه بدهیم، یعنی هیچ‌کس نباید بگوید وضع ما که روشن است و مثلا در خط صحیح و در خط دین و خدا داریم حرکت می‌کنیم و منحرف نمی‌شویم، نه چنین چیزی نیست. امکان لغزش و انحراف از خط مستقیم برای همه هست و همه هم وسیله اجتناب از این انحراف را دارند، یعنی این طور نیست که یک سرنوشت قطعی و حتمی وجود داشته باشد تا ما بگوییم هر کس در این راه حرکت می‌کند ناگزیر باید لغزش پیدا کند، نه انسان می‌تواند بدون لغزش و انحراف راه را ادامه دهد. اما مصونیت از انحراف هم تضمینی نیست. وسیله عدم انحراف و پرهیز از انحراف چیست؟ مراقبت از خود! باید مراقب بود. اگر از خود مراقبت نکنیم منحرف نمی‌شویم، اگر از خود مراقبت نکنیم یا از ناحیه سستی و ضعف در پایه‌ها و مبانی عقیدتی، انحراف به انسان روی می‌آورد یا از ناحیه شهوات به انسان روی می‌آورد، حتی کسانی که پایه‌ها و مبانی آنها محکم است، شهوات نفسانی بر نگاه و بینش عقلی درست نسبت به خط و راه و هدف، غلبه می‌یابد و انسان را منحرف می‌کند که ما مواردش را دیدیم.»

منبع: یعقوبی، ابولفاسم، هشداراجتماعی-گرداب شهوت و گردباد شبهه نشریه پاسدار اسلام ۱۳۸۶ شماره ۱۱۳



شرط اول استخدام انعطاف در پوشش

یک دنیا خواهد و خدا بخواد، کافیسست!

حانیه فرزا
کارشناسی فقه و مبانی حقوق اسلامی ورودی ۹۷

نگاهش پنکه سقفی قدیمی خانه را سوراخ کرده بود. باد گرم بی‌رمق می‌وزید و گرما بین آغوش عرق کرده‌اش قل می‌خورد. افکار پریشان وجودش را به آتش می‌کشید و همین گر گرفته‌اش می‌کرد؛ به سمت حیاط رفت تا کمی خنک شود، طول و عرض حیاط را با قدم‌هایش متر می‌کرد اما نمی‌توانست روی چیزی تمرکز کند. هنوز چند قدمی تا لب حوض نرسیده بود که صدای سرفه پدر را شنید. این ریه چه دارد که اگر نباشد پدر آدمی را در می‌آورد؟ اصلا چرا جسم آدم‌ها بیمار می‌شود؟ این سوالی بود که از سر استیصال از خودش می‌پرسید تا شاید کمی نگرانی‌هایش را بکاهد. پدر و ریه‌اش اما سر ناسازگاری برداشته بودند و صدای سرفه‌های پیاپی‌اش خانه‌ی از سکوت دم کرده را می‌لرزاند. لب حوضچه نشست و شقیقه‌هایش را مالید. کف دستش را بالا آورد و زمزمه کرد: «چرک کف دست... چرا کف دست ما هیچ‌وقت چرک نداشت؟! اصلا چرا چرک‌های هوس‌آلود مردم می‌توانند نجات‌دهنده‌ی پدرم باشند؟ هیچ راه دیگه‌ای نیست؟»

یاد سه روز پیش افتاد. وقتی سراسیمه پله‌های آن شرکت کوفتی را بالا رفته بود تا به زمان مصاحبه برسد. در تمام مدتی که توی راهرو منتظر بود و خودش را مشغول به کاتولوگ‌ها نشان می‌داد، وز وزهای منشی و خدمه آزارش می‌داد. چه چیزی در ظاهرش اضافه یا کاسته بود که این‌گونه همه‌م بر پا کرده بود؟ تا آمد متوجه اوضاع شود صدایش زدند و خودش را داخل اتاق مدیر عامل دید. مرد جوان خیره به چشم‌هایش او را دعوت به نشستن کرد؛ کف دست‌هایش عرق کرده بود اما سعی می‌کرد به خودش مسلط باشد. مدیر

عامل بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: «این‌جا یک شرکت آرایشی بهداشتیه و مشتری‌ها و البته طرف قراردادهای ما بر اساس ظاهر پرسنل از ما خرید می‌کنند. اگه مایل به کار در شرکت من هستید باید در نوع پوشش کمی انعطاف به خرج بدید!»

نوع پوشش، انعطاف داخل آسانسور با این کلمه‌ها بازی می‌کرد و خودش را تماشا می‌کرد.

این مقنعه، این چادر، این پوشش! این‌ها مانع رسیدن به چرک کف دست می‌شود؟ با خودش فکر می‌کرد نکند هم‌رنگ جماعت نبودنش دارد برایش دردسرساز می‌شود!

پوست لبش را جویید و زد به دل خیابان، دلش گرفته و خسته بود. از تصور اینکه دوباره به در بسته خورده بود، گریه اش گرفت. نشست روی نیمکتی و اولین قطره اشکش را شمرد.

اشک، زلال‌ترین غلیان احساسات است. اشک‌ها سرعت گرفتند و شانه‌هایش لرزیدند به خود که آمد تنها چیزی که سیل بند اشک‌هایش شده بود گوشه مقنعه خاکستری‌اش بود.

لبخند چروکیده‌ای زد و گفت: «انعطاف!»

از جایش بلند شد و به آسمان آلوده و تیره خیره شد. چقدر این سیاهی شبیه تیرگی قلب بعضی از آدم‌ها بود. بالای چادرش را مرتب کرد؛ غبار تنهایی کوچه‌ها را یکی یکی تکاند و راهی شد. کمی گذشت که رسید به یک مغازه لوازم آرایش فروشی. نزدیک ویتترین شد و انگشتان کشیده‌اش را روی شیشه گذاشت و به خنزل پنزل‌های رنگارنگی که پشت شیشه کنار هم نشسته بودند نگاه کرد. در یک حرکت ناگهانی وارد مغازه شد و با دخترک فروشنده که عرق در رنگ و لعاب‌های ساختگی شده بود روبه رو شد. دخترک سلام کرد و از او پرسید چه کمکی می‌تواند کند؟

کمک؟ چه کمکی؟!

انگشتش را چرخاند و بی‌مهابا روی اولین رژ لب گذاشت و گفت: «اینا چندن؟»

فروشنده لبخند ریزی زد و گفت: «عزیزم خوش‌سلیقه‌ای! این مدل کارمون بهترین مارک رژلبه که البته با توجه به رنگ پوست شما گلپهیش مناسب‌تره!»

دست و پایش را گم کرده بود. دل داد به حرف فروشنده و به خودش که آمد دید با پلاستیک کوچک خریدش از مغازه بیرون زده، تمام راه گوشه کیسه خرید را مچاله کرده بود و حتی تمرکز نداشت آن را

صدا

دوماهنامه کانون مهدویت
دانشگاه فردوسی مشهد
شماره ۱۹ - دی ۱۴۰۰

توی کیفش بگذارد.

وقتی کلید را توی قفل در چرخاند نفسی از سر اضطراب کشید و نگاهی به داخل خانه کرد، پدر خواب بود. لبخندی از سر غم زد و آرام به سمت دستشویی حرکت کرد. در را پشت سرش قفل کرد و به آینه کوچک روبه رویش خیره شد، رژلب گل‌بهی را از نایلون در آورد و روبه روی چشمانش گرفت. یاد حرف‌های مدیر عامل افتاد.

انعطاف...

پوزخندهای منشی

صدای نازک فروشنده لوازم آرایش

و خس‌خس سینه پدر

چه حال غریبی داشت.

نفسی کشید و رژ را روی لب‌هایش مالید. رنگ کم حال صورتی روی لب‌هایش جا خشک کرد، اما شادی چه؟ چیزی شبیه غم نگاهش را اسیر کرد. چیزی که انگار می‌گفت تو دیگر خودت نیستی. چیزی که قلب کوچکش را در طوفان عذاب وجدان تنها می‌گذاشت. خیره شد به آینه

چقدر تغییر کرده بود! لبانش را به زور کج کرد و سعی کرد لبخند بزند اما نشد تا آمد مجدد تلاش کند یاد حرف مادرش افتاد: «مادرجون آدم چرا باید کاری کنه که عزتش زیر سوال بره؟»

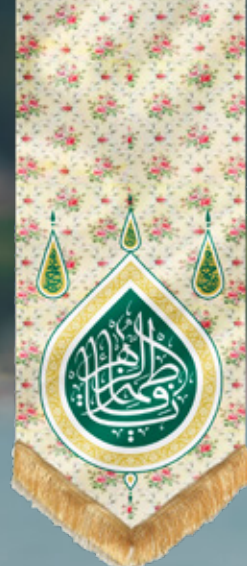
اشک‌هایش به سرعت روی صورتش دوبند و از گوشه صورتش به پایین سر خوردند. شرمگین از کارش به سرعت دستش را به لب‌هایش کشید و رژ و رنگ و لعابش را پاک کرد! واقعا آدم چرا باید کاری کند که از خود واقعی‌اش دور شود؟

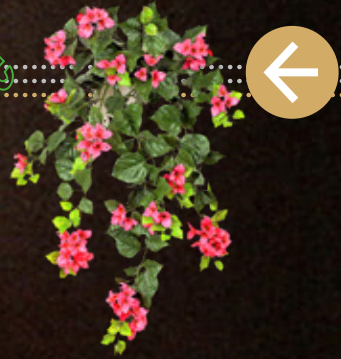
از دریای خاطرات سه روز پیش بیرون آمد و نگاهش را از آب زلال حوض گرفت و به پنجره خیره شد. به پدری که بی‌رمق صفحه‌های قرآن را تورق می‌کرد و سعی می‌کرد بدون سرفه چند خطی قرآن بخواند.

صدای زنگ در باعث شد که از لب حوض‌چه دل بکند و به سمت خانه برود، چادر گل‌ریزش را به سر کرد و به سمت در رفت. در را که گشود، مصطفی پسر مریم خانم با همان دهانی که همیشه می‌جیبید با هیجان گفت: عاطفه، عاطفه، عطفه مزدگونی بده! قرعه... قرعه‌کشی به تو افتاد!

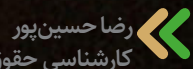
مصطفی به سرعت در سیاهی کوچه گم شد...

نمی‌دانست باید چه کند. زیر لب با خنده زمزمه کرد: «انعطاف... چرک کف دست... خدایا شکرکرت!!»





مادر بگو تمام شود فصل انتظار



کارشناسی حقوق ورودی ۹۷

رضا حسین پور

هر جا علی به یاد تو شمشیر می‌زند
دشمن که راه چاره ندارد به جز فرار

هر کس که کرد نوکری‌ات را بزرگ شد
فخر است فخر، هر چه بگویم در این مدار

مرضیه‌ی مطهره، ای مادر عزیز
هم‌صحبت ملائکه، ای خیر بی‌شمار

تو چشمه زلالی و ریحانه‌ی بهشت
من مثل آب راکدم و پیش یاس خار

باران بی‌امان بهاری شکوه عشق
بر خاک خشک و تشنه‌ی این سرزمین بیار

مادر دعا کند به خدا هست مستجاب
مادر بگو تمام شود فصل انتظار

در قلب شیعه داغ تو داغی است سینه سوز
مانده مدینه در غم یک قبر پر غبار

روزی کبوترانه تو را می‌کنم طواف
روزی که قبر مخفی تو گردد آشکار

ای آنکه روزی همه عالم به دست تو است
با یک تکان چادر خود روزی ای بیار

مادر قسم به چادر خاکی و خونی ات
بگذر ز ما که ما به تو هستیم امیدوار

بانوی آب و آینه و ماه و آفتاب
افتاد قطره‌ای ز دو چشمت، شد آبشار

صبح از طلوع چشم تو آغاز می‌شود
ای منشا مبارک نیکوترین تبار!

سبز است جلگه‌های سخاوت ز لطف تو
جن و ملک به یمن دعای تو برقرار

نوح نبی به یاد تو بر آب می‌زند
آتش به یمن مهر تو شد سرد چون بهار

ای آبروی آب و عزیز ابوتراب
ای چادر سیاه تو هم رزم ذوالفقار

قلب پدر به شوق نگاه تو می‌تپد
می‌گیرد از حلاوت لبخند تو قرار



گزارش

سبک

۹

دوماهنامه کانون مهدویت
دانشگاه فردوسی مشهد
شماره ۱۹ - دی ۱۴۰۰

پرچم سبز تو در ظلمت شب حجت ماست

ندبه‌های انتظار کانون مهدویت

آماده ظهور منجی موعود باشیم. چند ماهی است که هر صبح جمعه در مکان مسجد امام رضا(ع) دانشگاه، دعای ندبه در حال برگزاری است. در ندبه‌های انتظار منتظر حضور پر مهرتان هستیم.

ای آخرین توسل سبز دعای ما!
آیا نمی‌رسد به حضور دعای ما؟

شنبه، دوباره شنبه، دوباره...

بی تو چه زود می‌گذرد هفته‌های ما

زمان گذشت، زمان گذشت و قلبم گواهی می‌دهد که به یقین تو می‌آیی.

تو می‌آیی و آینه‌های زنگار گرفته قرن‌ها جهالت و سکوت و روزمرگی را دوباره جلا خواهی داد.

تو می‌آیی و قلب‌های سیاه شده از تنهایی را دوباره با حضور روشنی بخش خود نورانی خواهی کرد.

تو می‌آیی و دلم را خویشاوند تمام پنجره‌های جهان می‌کنی.

تو می‌آیی و چشمان جهان را به آبشاران زلال معنویت پیوند می‌زنی.

تو می‌آیی و فریادهای فرو خفته ستم‌دیدگان جهان را معنا می‌بخشی.

تو می‌آیی و گوش جهان را که از فریادهای گوش‌خراش شیاطین کفر و الحاد کر شده است، با زمزمه روح بخش محبت نوازش می‌کنی.

تو می‌آیی و من خوب می‌دانم که روزی از همین دریچه که سال‌هاست بسته مانده است، جوانه‌ای خواهد روید؛ جوانه‌ای سبز که از خیال همیشه منتظر من به سمت آسمان‌های آبی حضور تو سر بر خواهد آورد.

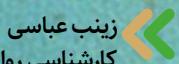
تو می‌آیی و زمین در زیر پای تو از شادی می‌شکفتد.

تو می‌آیی و رودهای احساس، از دستان پر مهر نسیم، بر منتظران واقعی‌ات جاری می‌شود.

ای تجلی مهر خداوند در زمین! شوره‌زار خشک دل‌های خسته‌مان در انتظار نوازش نرم نگاه پر مهر توست.

سوار سبزپوش آرزوهای ما! روایت‌گر فتح و پیروزی مسلمانان! وارث بدر و حنین! ذوالفقار حیدر در دستان توست و نرمی کلام مصطفی از زبان تو جاری می‌شود.

یا حُجَّةُ اللَّهِ علی خلقه!



کارشناسی روانشناسی ورودی ۱۴۰۰

زینب عباسی

کی شود در ندبه‌های جمعه پیدایت کنم

گوشه‌ای تنها نشینم تا تماشایت کنم

می‌نویسم روی هر گل نام زیبای تو را

تا که شاید این شب جمعه ملاقاتت کنم

سال‌هاست که دلم را در صبح‌های جمعه همان هنگام که بانگ زیبایی ندبه جاری است جا گذاشته‌ام. انگار

هوای صبح‌های جمعه فرق می‌کند نسیمش، روح آدمی را صیقل می‌دهد و ذکر دعای ندبه روح آدمی را آرامش می‌بخشد، اما آقا جان! اینکه بگوییم چون

جمعه است حال و هوا فرق می‌کند؛ بی انصافی است. اگر هوا، هوای معرفت است؛ بخاطر ذکر نام و یادتان

است که نقل مجلس ما گشته. هر کجا نام شما باشد عطر خوش نرگس به مشام می‌رسد. دعای ندبه که به

گوش می‌رسد انگار ظرف آرامش را بر لوح وجودم خالی کرده‌ام، انگار لحظه‌ای می‌توانم به شما نزدیک‌تر شوم

و همین برای دو جهان من بس که میان هیاهوی این دنیای هزار رنگ، حتی لحظه‌ای به شما نزدیک‌تر شوم.

هنگام زمزمه دعای ندبه ورد زبانم دعا برای بازگشت شماسنت، مولای من! گاهی با خودم می‌اندیشم که

نکند مانعی باشم بر سر راه آمدنتان و بغض گلویم را می‌چسبد و مرا رها نمی‌کند دعای بعد هر ندبه‌ام این

است که اگر نمی‌توانم نقطه‌ای کوچک در مسیر ظهور شما باشم سد بزرگی نباشم. مولای من! تنها خواسته‌ام

دیدن رخ شماسنت، درک حضور شما و در رکاب شما بودن، اما هنوز این آرزوی شیرین رنگ واقعیت به خود

نگرفته است. آقا جان!

من حکم گل که ندارم

ای کاش خار تو نباشم

یار خوبی که نبودم

ای کاش عار تو نباشم

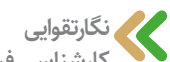
بحمدالله کانون مهدویت شرایطی را فراهم کرده تا بتوانیم در ندبه‌های انتظار، گرد هم جمع بشویم و با ذکر دعای ندبه روح و جان خویش را صیقل دهیم و



فاطمه(س)

اولین مدافع حرم

مبارزه تا شهادت



نگارنقوایی

کارشناسی فیزیک ورودی ۹۸

کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگونی پیرامون ابعاد مختلف زندگی حضرت فاطمه (س) و فعالیت‌های ایشان وجود دارد. نقد و بررسی این ابعاد فرهنگی، اجتماعی، فردی، اقتصادی، سیاسی، مادی و معنوی زندگی این بانوی بزرگوار از آفاق اندیشه‌های ما خاکبان فراتر است. اما چیزی که برای همگان بحث برانگیز و مورد صحبت است، دفاع ایشان از ولایت و امامت تا پای شهادت است. روشن است هیچ کس مانند فاطمه زهرا(س) عمق و ژرفای امامت را نشناخت و هیچ فردی چون او در راه تبیین امامت و شناسایی آن و دفاع از امام خویش تلاش نکرد.

چرا که او از راه‌های مختلف برای دفاع از امامت امامان بر حق، سعی و کوشش کرد، گاه با بیان خطبه‌های روشن‌گرانه مانند خطبه فدکیه، عظمت و فضیلت مقام امامت و شخص امام علی(ع) را آشکار ساخت؛ گاه با منطق و استدلال امامت دوازده امام را به اثبات رساند و فواید و مزایای بی‌شمار آن را برشمرد و گاه برای اثبات امامت امام علی(ع) به دفاع پرداخت و آنجا که لازم دید، برای دفاع از امام خویش، جان خود را به خطر انداخت تا آنجا که اولین شهید راه امامت و دفاع از آن لقب گرفت.

حضرت زهرا(س) در طول حیات بسیار کوتاه خود مدافع ولایت بود نه اینکه چون همسر ایشان حضرت امام علی علیه السلام جانشین برحق پیامبر و پدر بزرگوارشان بود، بلکه ایشان با توجه به شرایطی که زنان در اجتماع آن زمان با آن مواجه بودند، به شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه خود بلوغ فکری داشتند و از ولایت امت اسلامی تا شهادت دفاع کردند.

دفاع برحق و خطبه‌های آتشین حضرت خطاب به دشمنان ولایت و حکمرانی حضرت علی(ع) و موضع‌گیری ایشان باعث شد که نوعی بغض و کینه در دل کسانی که با جانشینی حضرت امیرالمؤمنین(ع) مخالف بودند ایجاد شود و این کینه باعث شد مظلومانه این بانوی دو عالم را به شهادت برسانند. همانطور که اشاره شد از خطبه‌های مهم ایشان که به تعبیر آیت الله مکارم شیرازی: «اسلام را حفظ کرد.»

خطبه فدکیه، مشتمل بر معارف عمیقی از قرآن و سنت و به مثابه مدرسه‌ای از معارف اسلام است که در طول تاریخ حیات اهل بیت وحی، از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و در دودمان ابوطالب، چون قرآن محمد مصطفی(ص) بر زبان صغیر و کبیر جاری بوده است. از دیگر خطبه‌های تاثیرگذار حضرت در راه دفاع از امامت، سخنرانی اعتراض‌آمیز حضرت در جمع زنان مدینه است. صدیقه طاهره(س) از هر فرصت و مناسبتی برای مقاصد اعتراضی خود بهره می‌جست. آنگاه که خبر شدت بیماری حضرت در مدینه انتشار یافت، زنان مدینه جهت عیادت به محضر ایشان شرفیاب شدند. البته دلیل این عیادت خیلی روشن نیست که آیا به خواست شوهران خود جهت عذرخواهی و دلجویی آمده بودند، یا با اشاره حکومت و یا به عنوان اعتراض بر حکومت و حمایت از خط ولایت. در هر صورت، حضرت با استفاده از فرصت به دست آمده، خطبه بسیار غرا و بلیغی را ایراد فرمود و در مقام دفاع از ولایت امیرمؤمنان(ع) با بیان اهداف و آرمان‌های سیاسی - دینی خود نسبت به آینده امت اسلامی پس از رسول خدا(ص)، اعتراض شدید و انزجار و تنفر جدی خویش



را از مردان آنان و منافقان جامعه اسلامی ابراز داشته، فرمودند: از دنیای شما بیزار و بر مردان شما خشمناکم. آنان پس از آنکه در دفاع از اسلام ناب تیز و هوشمند بودند، کند شده و از جدیت به بازی و بی‌اعتنایی دچار آمدند. حضرت وضعیت موجود را به آنان گوشزد و تقصیر و کوتاهی آن‌ها را اثبات و عذر آنان را ناموجه توصیف کردند.

حضرت انحراف جایگاه امامت از محل اصلی خود را ناشی از کوتاهی مردم و صحابه می‌داند و بازگشت آن به جایگاه مشخص شده توسط خدا و رسول را منوط به قیام مردم و عمل به وظایف دینی و الهی در جامعه اسلامی بیان می‌کند، زیرا تا مردم قیام نکنند وضعیت موجود ادامه می‌یابد. نکته قابل توجه این است که حضرت در این خطبه به مطالبی می‌پردازد که در خطبه مسجد الرسول(ص) بیان نکرده بودند.

از دیگر اقدامات ایشان می‌توان به جا انداختن فرهنگ شهادت طلبی اشاره کرد. صدیقه طاهره(س)، فرهنگ شهادت طلبی و ظلم‌ستیزی را در قول و عمل به جریان انداخت. تاریخ خونین شیعه در طول ۱۵ قرن نشان می‌دهد که شیعیان در این مورد، از بانوی بزرگ اسلام الگو گرفته‌اند و بدان مسیر ادامه می‌دهند، زیرا حضرت با قربانی نمودن خود و فرزندش محسن، شهادت را به یک فرهنگ عمومی تبدیل کرده است.

همه ابعاد زندگانی حضرت فاطمه زهرا(س) از همسررداری، تربیت فرزند و عفاف و حجاب تا زندگی اجتماعی باید برای زنان امروز الگو باشد و در عصر کنونی سیره سیاسی و دفاع جانانه ایشان از مقام ولایت و آگاهی به امور سیاسی باید بیشتر مورد بررسی و از سوی بانوان ما موشکافی شود.



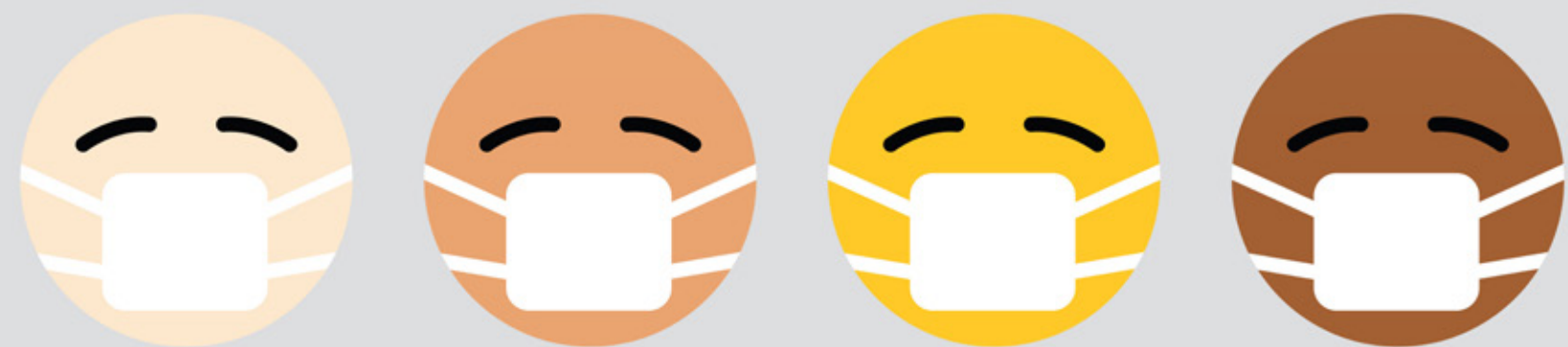
مشکبات

۱۱

دوماهنامه کانون مهدویت
دانشگاه فردوسی مشهد
شماره ۱۹ - دی ۱۴۰۰

حالا دیگر درد یکی است

وقتی بشر در مرداب نسیان غرق می‌شود



فاطمه یوسفی

کارشناسی علوم تربیتی ورودی ۹۷

ما ابناء بشر اساساً موجودات حواس‌پرتی هستیم، از این دسته موجوداتی که بیخودی گیج می‌زنند، جایی برایشان سوت می‌زنند اما ساده لوحانه طرف دیگری را نگاه می‌کنند. چرا این را می‌گوییم؟ چون یک سال و اندی است جایی برایمان سوت زدند و گرفتارمان کردند، که یادمان رفت اصل مطلب را پیگیر شویم.

پیش از زاینده شدن این نطفه‌ی بلارسان که از خفاش‌های پیر آویزان از درخت موز یا هر درخت دیگری در جمهوری یک میلیارد نفری چشم بادامی‌های شرق آسیا افتاد توی جانمان، ما آدم‌های گوشه گوشه کروی خاکی دردهای هم را نمی‌فهمیدیم، حتی دردهای همشهری‌هایمان را و حتی شاید دردهای همسایه دیوار به دیوارمان را. ما کی می‌فهمیدیم یک‌هو زمین خوردن یک کودک هفت ساله در شاخ آفریقا که چند روزی است جز اکسیژن هوا هیچ به کامش نرفته چه دردیست، ته همدلی‌مان هشتگ‌زدنی بود و یک استوری با تاریخ انقضای ۲۴ ساعته، یا یک مرد چهل ساله مهندس در شرکت مایکروسافت کی می‌فهمید درد

موشکی بالا رفتن قیمت دلار چه کرد با سلول سلول قلب پدری که مانده بود پشت دروازه‌های خرید چیزیه دختر عقد کرده منتظر جهازش در ایران، یا من معتاد به لته‌های با قهوه‌های برزیل کی فکر کردم که پسر بچه‌های ده دوازده ساله‌ی کارگر در مزارع قهوه آمریکای جنوبی، چه زجری دست و پایشان را نیش می‌زند؟

حالا اما یک سال و اندی است ما خاورمیانه نشین‌های دائم امتحان شده به انواع ابتلائات زمینی و آسمانی، یا آن جوان‌های مست داخل کاباره‌های لاس‌وگاس ایلات محترم آمریکا، یا زن‌های خانه‌دار ممالک دارای رفاه اروپایی به یک اندازه از روزی می‌ترسیم که نتوانیم بدون ماسک اکسیژن نفس بکشیم.

من، جوان جمهوری اسلامی، همان قدر از در آغوش گرفتن رفیقم در روز تولدش می‌ترسم، که یک مادر بزرگ فرانسوی از بوسیدن نوه‌ی ده ساله‌اش. ما شدیداً و عمیقاً به اتحاد درد رسیده‌ایم، به یک هم‌دردی واقعی، به یک ترسیدن از بلای واحد. اما باز هم تا خرخره غرقیم در یک حواس‌پرتی فراگیر.

ما یک سال، یک درد واحد را ذره ذره نفس کشیدیم و روز به روز زجر کشمان کرد این

اضطراب و بیروسی. اما لحظه‌ای و ثانیه‌ای کی به این نتیجه رسیدیم هزار و صد و اندی، که حتی دقیقش را هم سال به سال یادمان نمی‌آید، غمی و نبودنی همه‌ی جهان‌مان را احاطه کرده؟

همه ما ساعت‌هایی را منفصلانه، هر کدام برای دردی جدا اشک ریختیم و دقیقه‌ای حتی اشک‌هایمان را برای یک اندوه مشترک جمع نکردیم بلکه رود شود، سیل شود، اقیانوس شود و یکی از عمق این اقیانوس استغانه ما رخ بنمایاند.

ما موجودات حواس‌پرتی هستیم، هر چقدر تمام موجودات زمین و آسمان بخوانند درسی بیاندازند برایمان روی دیتا پروژکتور هستی، باز هم گرفتار پرش تصویر می‌شویم و یادمان می‌رود اصل درس را بچسبیم.

ما اصل درس را گم کردیم، درد واحد نبودنش را از یاد برده‌ایم و کودکانه گرفتار ترس کمبود اکسیژن درون ریه‌هایمان هستیم. نبودنش و غیبتش هنوز هم گرفتارمان نکرده و ما همچنان به وحدت دلتنگی دولت کریمه‌اش نرسیده‌ایم، ما به حیات بدون شنیدن صدای اذانش عادت کرده‌ایم و این عظیم‌ترین غفلت طول تاریخ بشر است.



سوگل

پناه بر خدا از شر انتخاب‌های اشتباه

اطهر یوراسماعیل

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی ورودی ۹۸

مرتب و اتوکشیده در کشوی اختصاصی خودش بود. می‌دانستم باید همان‌جا سراغش را بگیرم. همیشه بعد از شست‌وشو و اتو می‌رود همانجا آرام و باوقار می‌نشیند تا بیایم سراغش و با هم برویم تا زینب را از کلاس ورزشی‌اش بیاوریم.

چه چیزی یا بهتر بگویم چه کسی می‌تواند اینقدر مثل او با من در آمیخته شود و قدم به قدم هر جا که می‌روم مراقبم باشد. مقابل آینه می‌ایستم روسری و شلوار و مانتو را از کمد بیرون می‌آورم. همان ستی که زینب دوست دارد روسری و مانتوی یشمی رنگ و شلوار چین را می‌پوشم.

حالا دیگر باید بروم سراغ خودش از کشوی مخصوص برمی‌دارمش و سرم می‌کنم. او هم با تمام سخاوت خود وقار و آرامشش را به تمام وجودم سرازیر می‌کند.

نمی‌دانم چرا همیشه بوی عطراگین خوبی می‌دهد با وجود آنکه به آن عطری نمی‌زنم. روزی که مادرم آن را کادوپیچ از قم برایم آورده بود را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. همین پارسال بود، تولد نه سالگی زینب، هم برای من و هم برای او چادر از قم هدیه آورده بود. از خانه خارج می‌شوم و به سمت ماشینم می‌روم.

مسعود، پسر جوان ۱۹ ساله همسایه، سرش را پایین انداخته و منتظر است تا من ماشین را جابه‌جا کنم تا او وارد پارکینگ شود.

سوگل، زن همسایه و دوست من، از در خانه خارج می‌شود مسعود به او سلام می‌کند و به نشانه ارادت دستش را می‌گذارد روی سینه‌اش و کمی خودش را خم می‌کند.

سوگل، پوزخندی تحویلش می‌دهد و به

سمت من می‌آید.

_سلام فاطمه جان، میری زینب و از کلاس برداری؟

_سلام سوگل، آره عزیزم تو جایی می‌خواهی بری؟

_آره منم می‌خواستم امید و از کلاس زبان بردارم کلاسش همون دور و بره.

سوار ماشین می‌شویم.

رژ لب سرخابی هم‌رنگ با شالش را از کیف در می‌آورد و دوباره روی لبش می‌کشد و می‌گوید هر چه پر رنگ‌تر باشد به این لباس بیشتر می‌آید.

فاطمه این جارو ببین.

و اشاره می‌کند به ساکی که پر از کفش و کیف‌ها و روسری‌های گران قیمت است.

چند روز قبل یک خانم، نالان از خسیسی شوهرش، پول ندادن و نخريدن لباس برای خانواده‌اش می‌گفت و از من و سوگل درخواست کرد که اگر لباس، کیف و یا کفشی داریم برایش بیاوریم، سوگل هم هر چه از لباس‌های قدیمی که نو و سالم بود در خانه داشته‌بود با خود آورد.

من چرا یادم نبود؟!

به سوگل نگاه می‌کنم.

اسمش را صدا می‌کنم.

_سوگل.

_جان.

_تو خیلی مهربونی، همیشه هم به فکر کسانی که یکم دستشون تنگ هستی.

_خب؟!

هیچی دیگه، مهربونی، خوش‌بالت.

فاطمه اما در ذهنش ادامه جمله را کامل می‌کند یک چادر چقدر به سوگل می‌آید اگر

یک روسری کامل دور صورت گرد و خوش فرمش را بگیرد چقدر دوست زیبای من زیباتر

می‌شود.

سوگل سرش را به صندلی ماشین تکیه می‌دهد. اشکش که با ریملش یکی شد از چشمش جاری می‌شود.

_کاش سهراب هم مثل تو مرا می‌دید فاطمه.

_کی؟

_سهراب.

شوهرش را می‌گفت، می‌دانستم با هم اختلافاتی دارند.

_انگار که کلا من حضور ندارم، اصلا وجود ندارم! منم یه زن جوونم که مثل بقیه نیاز به توجه و تحسین دارم.

سکوت می‌کنم، مثل تمام روزهایی که به دردودل‌هایش گوش کردم و سکوت کردم، شاید سکوت بهتر باشد، شاید سوگل شنونده می‌خواهد نه حرف‌های تکراری، هر چند

سکوت آرام می‌دهد، نزدن حرف حق دل را آتش می‌زند ولی چه کار می‌توانم بکنم، گویا

این سکوت سرنوشت ابدی من و امثال من است. کاش می‌توانستم زبان باز کنم و بگویم

چقدر حیف که بی توجهی‌های مرده‌ها چقدر در روحیه‌ی یک زن تاثیر می‌گذارد، آنقدر

زیاد که او می‌خواهد تمام توجهی که در خانه به او نمی‌شود را از محیط بیگانه بیرون و از

جامعه پر از گرگ بگیرد، شاید اگر سهراب کمی به سوگل توجه می‌کرد و او را با کمبود عاطفه تنها نمی‌گذاشت الان دوست زیبای

من حجاب را انتخاب می‌کرد تا محتاج نگاه و توجه افراد غریبه نباشد.

گاهی اوقات همه‌ی تقصیرها گردن دختران نیست و چه بی‌انصافی بد است!

تا مقصد دیگر هیچ‌کدام صحبت نمی‌کنیم اما من خوب از دل شکسته سوگل و نامردی‌های

سهراب خبر داشتم.

برگرفته از واقعیت

دل بدعهد من از لشکر حق دور شده

چه مقدار بی‌تاب و بیمار یاری؟

زهرای حیاتی

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی ورودی ۹۸

انتظار، چشم به راه بودن است.

منتظر تحقق آرزو و رویا ماندن است.

و تو نهایت آرزوی ما دل‌سوختگانی،

تو کلید تمام درهای بسته‌ای،

تو در دل تمام ظلمات این جهان نوری،

تو همان در باغ بهشتی!

اما افسوس که ما تنها دست روی دست گذاشته‌ایم و چشم‌هایمان از خیره شدن به آسمان خشک شده.

هر از گاهی دعا و زمزمه‌ای می‌کنیم اما...

کجا دیده‌اید منتظرانی را که عزیزی سفر کرده

داشته باشند و خانه را آب و جارو نزنند؟

گلدان بر سر راه مهمان‌شان نگذارند؟

و به یمن حضور او تمام کوچه‌ها را چراغانی

نکنند؟

کجا دیده‌اید منتظرانی را که آماده استقبال نباشند؟

ذات خود و دنیای اطرافشان را به خوبی و نیکی آراسته نکنند؟

عطر تقوا به خود نزنند و دل‌هایشان را از مهر و عطوفت لبالب نکنند؟

کجا دیده‌اید منتظرانی را که اندک شناخت و معرفتی نسبت به مهمان عزیزشان نداشته

باشند؟

انگار که او تنها بر زبان عزیز است!

نه بر دل...

گویا ما میزبان‌های خوبی نبوده‌ایم که

قرن‌هاست منتظریم...

قرن‌هاست نام او از زبان‌مان نمی‌افتد اما با

همان زبان دروغ و افترا بر دیگران می‌بندیم.

قرن‌هاست چشم انتظاریم اما با همان

چشم‌ها چیزهایی را که نباید می‌بینیم...

قرن‌هاست دست‌هایمان رو به آسمان است،

اما با همان دست‌ها، دست نیازمندی را

نمی‌گیریم و یاری‌اش نمی‌کنیم.

قرن‌هاست گوش‌هایمان از دعا و ثنا پر

شده اما با همان گوش‌ها آنچه را که نباید،

می‌شنویم.

ولی هنوز هم دیر نیست...

هنوز هم راهی برگشتی هست...

و هنوز هم میهمان عزیزمان تنها چشم انتظار

۳۱۳ میزبان واقعی است؛

اگر دل در گرو این میهمان عزیزتر از جان

دارید،

بسم‌الله...

از همین لحظه قلب‌هایتان را آب و جارو کنید

و به در و دیوارش ریسه بزنید.

میهمان‌مان در راه است و منتظر میزبانی

خوب شما منتظران واقعی!

زیر پلک دل من قاصد کی میگوید
که تو در راهی و سرشار صفا می آیی...

صدا

